فهرست

[مقدمه 2](#_Toc55867284)

[نکته پنجم: 2](#_Toc55867285)

[روایت جابر: 4](#_Toc55867286)

[نکات روایت 5](#_Toc55867287)

[بررسی کلی روایات 6](#_Toc55867288)

[جمع‌بندی نهایی 8](#_Toc55867289)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / محبت

# مقدمه

سخن در روایت دوازدهم باب هفدهم کتاب امربه‌معروف و نهی از منکر بود که به آن برای حرمت حب به کافر علی وجه الاطلاق استدلال شد. نکاتی کلیدی ذکر شد.

## نکته پنجم:

احب کافرا ممکن است حمل شود بر حب حیثی. احب کافرا یعنی من حیث کفره یا احب عاصیاً یعنی من حیث عصیانه. در مقابل احتمالی که دادیم احب یعنی محبت شخصی که کافر است. به‌بیان‌دیگر احب کافرا یا احب عاصیاً و عبارت‌هایی از این قبیل تاب دو احتمال دارد:

1. جهت حیثیت و وصفی که در این کلام آمده دخالتی در این حکم ندارد و دخالتی در موضوع حکم که حب باشد ندارد. حب که به شخص کافر تعلق گرفت این بغض خداست. از هر حیثی که می‌خواهد باشد. این احتمال اول که حیثیت در آن مأخوذ نیست یا مطلق از جهت حیثیت است. چون محبت کافر گاهی از حیث این است که انسان است گاهی از حیث این است که احسانی به او کرده است یا از جهات مختلف گاهی هم این محبت هدفمند است و محبت من حیث کفره است و روایت بنا بر احتمال اول مطلق است. من احب کافرا لای جهت مطلق است. من ای حیثیة یحبه مطلق است.
2. احب کافرا علی‌رغم اطلاق اولیه‌ای که دارد با مناسبات حکم و موضوع و قرائن لبیه حمل شود بر حیثیت کفره. وصف مشعر به علیت است. اینجا وصفی که در موضوع و متعلق آمده بگوییم مشعر به حیثیت دخیله در حکم است. حب کافر من حیث کفره. این احتمال در روایات الحب فی الله و البغض فی الله هم می‌آید. بگوییم الحب فی الله و البغض فی الله یعنی او را از جهت اینکه مؤمن است دوست بدارد. بغض دارد از حیث کفرش؛ اما اینکه به او محبت داشته باشد از حیث اینکه انسان است و به او احسانی کرده و هم‌زمان جهت کفرش را نمی‌پسندد این‌ها را نگیرد. قبلاً هم اشاره کردم انسان می‌تواند نسبت به کسی دو حال متعارض از حیث دو وصف داشته باشد. خودمان نسبت به شخصیت‌های بزرگ در حد اساتید احساس می‌کردیم. خودم از نوجوانی با این امر مواجه بودم. شخصیتی از جهات متعدد انسان به او علاقه دارد ولی از یک‌جهت هم مثلاً نسبتی که او با انقلاب دارد خوشش نمی‌آید. یا از حیث اینکه با امام خوب نبود انسان خوشش نمی‌آید.

ظاهر اولیه همان احتمال اول است. اینکه کسی بگوید این شخص گنه‌کار را دوست نداشته باش؛ یعنی او را اصلاً دوست نداشته باش؛ اما با مناسبات حکم و موضوع و قرائن لبیه ممکن است کسی از ظهور اولیه دست بردارد. احتمال اول مطلق است احب کافرا لای جهة و حیثیة. مطلق محبت را نفی کند؛ اما معنای دوم این است که من حیث کفره است.

سؤال: اگر حیثیتی را نگوید مناسب‌تر این است که کسی که کافر را به خاطر کفرش دوست دارد بگوییم خودش کافر است. به قرینه روایاتی که «الرَّاضِي بِفِعْلِ قَوْمٍ كَالدَّاخِلِ فِيهِ مَعَهُم‏»[[1]](#footnote-1)

جواب: نه. کفر که نمی‌شود. به خاطر کفرش به او علاقه دارد. ولو اینکه خودش علاقه دارد و مسلمان است. اگر به خاطر کفرش او را دوست داشته باشد حرف شما با روایت سازگارتر است. خودش ابغض الله است. نوعی جهت کفر در او هست.

سؤال: قرینه روایی در روایات حب مؤمن دارد. به مؤمن بغض نورز اگر گنه‌کار است او را از حیث گناه برائت داشته باش.

جواب: شاید باشد الآن روایتی یادم نمی‌آید. آنکه اینجا در باب هجده باب وجوب حب المطیع و بغض العاصی دارد روایت چهارم مثلاً این است:

مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ قَالَ: «قَالَ الصَّادِقُ علیه‌السلام‏ طُبِعَتِ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ أَحْسَنَ إِلَيْهَا وَ بُغْضِ مَنْ أَسَاءَ إِلَيْهَا»[[2]](#footnote-2)

می‌گوید این طبع انسان‌هاست شاید منعی نباشد. نکته‌ای که می‌فرمایید باید پیدا کنیم. احتمال دوم را اگر کسی بپذیرد من احب کافرا خیلی مضیق است و امر زشت و ناپسندی است من احب کافرا من حیث کفره این احتمال دوم است.

1. احتمال سومی که در اینجا می‌رود این است که من احب کافرا یعنی کافر را باید حیثی دوست بدارد. این فقط انصراف دارد ازآنجایی‌که احب کافرا لجهة محسنة فیه آن را نمی‌گیرد. با توجه به اشکالی که شما کردید این روایت را دل‌پذیرتر می‌کند. من احب کافرا یعنی کافر را نباید دوست داشت؛ اما به خاطر مناسبات حکم و موضوع می‌گوید اگر حب کافر به خاطر جهت حسنی در او بود این اشکالی ندارد و از انصراف روایت خارج است. مقداری شاید این احتمال سوم قابل‌قبول‌تر باشد.

وجود قرائن لبی چه در این نکته چه نکته قبل موجب می‌شود اطمینان ما از روایت به‌عنوان دلالت بر حرمت مطلقه سلب شود. اینکه از روایت استفاده کنیم حرمت مطلق الحب لای جهة و فی ای درجة این را نمی‌شود اطمینان داشت. حتی اگر احتمالات مقابلش را هم ترجیح ندهیم اصل احتمالی که مبنای استدلال است ضعیف است. بازهم می‌گویم حبی که ولایت باشد صریح آیه سوره ممتحنه بود و آیات و روایات دیگری هم داریم که خارج است و مشکل دارد.

روایات دیگری هم از این قبیل داریم که اینجا نیست. یک روایت قصه زیارت جابر در اربعین نسبت به قبر اباعبدالله است. با عطیه آمد در فرات غسل کرد و به زیارت مشرف شد. روایت مفصلی است که در آنجا جابر در بحار است. تتمه ابواب المزار که از بشارة المصطفی نقل کرده‌اند. کتاب بشارة المصطفی محل بحث است سند خیلی قوی نیست.

# روایت جابر:

بشارة المصطفى مُحَمَّدُ بْنُ شَهْرَيَارَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبُرْسِيِّ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْقُرَشِيِّ عَنْ أَحْمَدَ بْنِ أَحْمَدَ بْنِ حُمْرَانَ عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ الْمُقْرِي عَنْ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْإِيَادِيِّ عَنْ عُمَرَ بْنِ مُدْرِكٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ زِيَادٍ الْمَكِّيِّ عَنْ جَرِيرِ بْنِ عَبْدِ الْحَمِيدِ عَنِ الْأَعْمَشِ عَنْ عَطِيَّةَ الْعَوْفِيِّ قَالَ: «خَرَجْتُ مَعَ جَابِرِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْأَنْصَارِيِّ رَحِمَهُ اللَّهُ زَائِرَيْنِ قَبْرَ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ ع فَلَمَّا وَرَدْنَا كَرْبَلَاءَ دَنَا جَابِرٌ مِنْ شَاطِئِ الْفُرَاتِ فَاغْتَسَلَ ثُمَّ ائْتَزَرَ بِإِزَارٍ وَ ارْتَدَى بِآخَرَ ثُمَّ فَتَحَ صُرَّةً فِيهَا سُعْدٌ فَنَثَرَهَا عَلَى بَدَنِهِ ثُمَّ لَمْ يَخْطُ خُطْوَةً إِلَّا ذَكَرَ اللَّهَ حَتَّى إِذَا دَنَا مِنَ الْقَبْرِ قَالَ أَلْمِسْنِيهِ فَأَلْمَسْتُهُ فَخَرَّ عَلَى الْقَبْرِ مَغْشِيّاً عَلَيْهِ فَرَشَشْتُ عَلَيْهِ شَيْئاً مِنَ الْمَاءِ فَأَفَاقَ وَ قَالَ يَا حُسَيْنُ ثَلَاثاً ثُمَّ قَالَ حَبِيبٌ لَا يُجِيبُ حَبِيبَهُ ثُمَّ قَالَ وَ أَنَّى لَكَ بِالْجَوَابِ وَ قَدْ شُحِّطَتْ أَوْدَاجُكَ عَلَى أَثْبَاجِكَ وَ فُرِّقَ بَيْنَ بَدَنِكَ وَ رَأْسِكَ فَأَشْهَدُ أَنَّكَ ابْنُ النَّبِيِّينَ وَ ابْنُ سَيِّدِ الْمُؤْمِنِينَ وَ ابْنُ حَلِيفِ التَّقْوَى وَ سَلِيلُ الْهُدَى وَ خَامِسُ أَصْحَابِ الْكِسَاءِ وَ ابْنُ سَيِّدِ النُّقَبَاءِ وَ ابْنُ فَاطِمَةَ سَيِّدَةِ النِّسَاءِ وَ مَا لَكَ لَا تَكُونُ هَكَذَا وَ قَدْ غَذَّتْكَ كَفُّ سَيِّدِ الْمُرْسَلِينَ وَ رُبِّيتَ فِي حَجْرِ الْمُتَّقِينَ وَ رَضَعْتَ مِنْ ثَدْيِ الْإِيمَانِ وَ فُطِمْتَ بِالْإِسْلَامِ فَطِبْتَ حَيّاً وَ طِبْتَ مَيِّتاً غَيْرَ أَنَّ قُلُوبَ الْمُؤْمِنِينَ غَيْرُ طَيِّبَةٍ لِفِرَاقِكَ وَ لَا شَاكَّةٍ فِي الْخَيْرَةِ لَكَ فَعَلَيْكَ سَلَامُ اللَّهِ وَ رِضْوَانُهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ أَخُوكَ يَحْيَى بْنُ زَكَرِيَّا ثُمَّ جَالَ بِبَصَرِهِ حَوْلَ الْقَبْرِ وَ قَالَ السَّلَامُ عَلَيْكُمْ أَيُّهَا الْأَرْوَاحُ الَّتِي حَلَّتْ بِفِنَاءِ قَبْرِ الْحُسَيْنِ وَ أَنَاخَتْ بِرَحْلِهِ أَشْهَدُ أَنَّكُمْ أَقَمْتُمُ الصَّلَاةَ وَ آتَيْتُمُ الزَّكَاةَ وَ أَمَرْتُمْ بِالْمَعْرُوفِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ جَاهَدْتُمُ الْمُلْحِدِينَ وَ عَبَدْتُمُ اللَّهَ حَتَّى أَتَاكُمُ الْيَقِينُ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ لَقَدْ شَارَكْنَاكُمْ فِيمَا دَخَلْتُمْ فِيهِ قَالَ عَطِيَّةُ فَقُلْتُ لِجَابِرٍ كَيْفَ وَ لَمْ نَهْبِطْ وَادِياً وَ لَمْ نَعْلُ جَبَلًا وَ لَمْ نَضْرِبْ بِسَيْفٍ وَ الْقَوْمُ قَدْ فُرِّقَ بَيْنَ رُءُوسِهِمْ وَ أَبْدَانِهِمْ وَ أَوْلَادِهِمْ وَ أَرْمَلَتِ الْأَزْوَاجُ فَقَالَ لِي يَا عَطِيَّةُ سَمِعْتُ حَبِيبِي رَسُولَ اللَّهِ ص يَقُولُ مَنْ‏ أَحَبَ‏ قَوْماً حُشِرَ مَعَهُمْ وَ مَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ أُشْرِكَ فِي عَمَلِهِمْ وَ الَّذِي بَعَثَ مُحَمَّداً بِالْحَقِّ إِنَّ نِيَّتِي وَ نِيَّةَ أَصْحَابِي عَلَى مَا مَضَى عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ وَ أَصْحَابُهُ خُذُونِي نَحْوَ أَبْيَاتِ كُوفَانَ فَلَمَّا صِرْنَا فِي بَعْضِ الطَّرِيقِ فَقَالَ لِي يَا عَطِيَّةُ هَلْ أُوصِيكَ وَ مَا أَظُنُّ أَنَّنِي بَعْدَ هَذِهِ السَّفْرَةِ مُلَاقِيكَ أَحْبِبْ مُحِبَّ آلِ مُحَمَّدٍ ص مَا أَحَبَّهُمْ وَ أَبْغِضْ مُبْغِضَ آلِ مُحَمَّدٍ مَا أَبْغَضَهُمْ وَ إِنْ كَانَ صَوَّاماً قَوَّاماً وَ ارْفُقْ بِمُحِبِّ آلِ مُحَمَّدٍ فَإِنَّهُ إِنْ تَزِلَّ قَدَمٌ بِكَثْرَةِ ذُنُوبِهِمْ ثَبَتَتْ لَهُمْ أُخْرَى بِمَحَبَّتِهِمْ فَإِنَّ مُحِبَّهُمْ يَعُودُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مُبْغِضَهُمْ يَعُودُ إِلَى النَّارِ».[[3]](#footnote-3)

اول می‌گوید «مَنْ‏ أَحَبَ‏ قَوْماً حُشِرَ مَعَهُمْ». قاعده عامه است. اگر محبت خوبان داری با خوبان محشور می‌شوی و اگر محبت ناسالمان داری با آنان محشور می‌شوی. بالملازمه حکم را هم افاده می‌کند. ثواب و عقاب دارد. محبت کافر موجب حشر با کافر می‌شود حرام است.

## نکات روایت

نکته اول اینکه این روایت ضعف دارد.

نکته دوم اینکه این قاعده عامه‌ای می‌گوید که حرمت و استحباب و کراهت همه در آن هست؛ زیرا حشر ملازم با حکم است. حشر با گروه‌های متفاوت موجب می‌شود احکام متفاوت استفاده شود. حشر با کافر هم موجب حرمت است. این هم یک نکته.

نکته سوم: دو سه نکته‌ای که درباره نوع محبت گفتیم اینجا هم جاری است. یکی از آن‌ها این بود که حب حیثی است. شاهدش جمله بعدش است «مَنْ أَحَبَّ عَمَلَ قَوْمٍ أُشْرِكَ فِي عَمَلِهِمْ». ممکن است بگوییم قرینیتی نسبت به جمله قبل دارد. پس محبت به گروهی از حیث کاری که کردند موجب شریک شدن می‌شود. محبت اصحاب ابی‌عبدالله دارد از حیثی که فداکاری کردند. این موجب می‌شود محشور با آنان شود؛ اما کسی که زهیر را دوست دارد از حیث اینکه پسرخاله‌اش است یا اصلاً نمی‌داند عاشورایی اتفاق افتاده است. قرینه لبی اینجا هست. هیچ رگ دینی هم ندارد. ظاهراً این حکم ظاهراً مال جایی است که محبت به خاطر عمل یا اعتقادی که دارد می‌باشد. آن موجب می‌شود که در زمره این‌ها قرار بگیرد یا همان ثواب به آنان داده شود. این هم از عجایب است.

سؤال: این قصه‌ها دارد که طرف محبتی فقط به پیامبر یا ائمه داشته این نجاتش داده

جواب: شواهدی ندارد. آنکه شاهد دارد این است که کسی که شما را دوست می‌دارد ولو شما را نمی‌شناسد ولی دوست داشتن نه دوست داشتن طبیعی مثل‌اینکه امام پسرعمویش باشد. این هم همین است محبتی که همراه شناخت امامت نیست ولی آدم خوبی او را می‌داند و او را می‌پسندد. آن تشیع حبی است. معنایش این است. خیلی‌ها امام صادق را با مقام عصمت و این‌ها اعتقاد نداشتند ولی به‌عنوان سلاله نبی دوست می‌داشتند؛ اما دوستی از حیث پسرخاله بودن این معلوم نیست آن را بگیرد. ممکن است برکاتی داشته باشد اما محشور شود معلوم نیست

سؤال: ... وقتی حضرت رسول بیرون می‌آمد طرف خوشحال می‌شد و عذاب را به خاطر همان از آن برداشته شد

جواب: روایتی داریم که

عَنْ أَحْمَدَ عَنْ أَبِي عَلِيٍّ الْوَاسِطِيِّ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ أَبَانٍ عَمَّنْ ذَكَرَهُ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: «لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَحَبَّ رَجُلًا لِلَّهِ لَأَثَابَهُ اللَّهُ عَلَى حُبِّهِ إِيَّاهُ وَ إِنْ كَانَ الْمَحْبُوبُ فِي عِلْمِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ النَّارِ- وَ لَوْ أَنَّ رَجُلًا أَبْغَضَ رَجُلًا لِلَّهِ لَأَثَابَهُ اللَّهُ عَلَى بُغْضِهِ وَ إِنْ كَانَ الْمُبْغَضُ فِي عِلْمِ اللَّهِ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ».[[4]](#footnote-4)

اول باب هفده هم داریم. روایت معتبر هم هست. مربوط به شیعیان است:

عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ وَ حَفْصِ بْنِ الْبَخْتَرِيِّ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: «إِنَّ الرَّجُلَ لَيُحِبُّكُمْ وَ مَا يَعْرِفُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ فَيُدْخِلُهُ‏ اللَّهُ‏ الْجَنَّةَ بِحُبِّكُمْ‏ وَ إِنَّ الرَّجُلَ لَيُبْغِضُكُمْ وَ مَا يَعْرِفُ مَا أَنْتُمْ عَلَيْهِ فَيُدْخِلُهُ اللَّهُ بِبُغْضِكُمُ النَّارَ».[[5]](#footnote-5)

این دوستی هم به خاطر این است که خوبی‌ای را در آن‌ها می‌بیند.

روایتی هم در غرر هست: که «لَا تُوَادُّوا الْكَافِر».[[6]](#footnote-6) این سند ندارد. مواده ممکن است محبت خاصی باشد که درجات بالای محبت است که به تعامل ختم شود.

# بررسی کلی روایات

این‌ها روایاتی بود که نقل شد. برگردیم یک نگاه کلی داشته باشیم. طوایفی که داشتیم این‌طور است: یک طایفه را می‌شود گفت دلالت بر حسن و رجحان محبت به دیگران دارد بدون قیدی. طایفه دوم روایاتی که دلالت می‌کند بر مذمت و مجروحیت یا حرمت یا کراهت محبت کافران خاص که عبارت باشند از اعداء الله و این‌ها. این هم طایفه دوم. طایفه سوم دلالت می‌کند بر حرمت ولایت‌پذیری از کفار و محبت‌های عمیقی که به تسلط و تولی آن‌ها بینجامد. این دو طایفه را اگر با طایفه اول بسنجی آن‌ها مطلق است این مقید است. ممکن است طایفه دیگری را کسی بپذیرد. طایفه‌ای هم می‌گوید مطلقاً کافر را دوست نداشته باشید. یک طایفه می‌گوید محبت دیگران علی وجه الاطلاق مستحب است. یک طایفه می‌گوید محبت کفار مرجوح است و درست نیست. تا اینجا اگر ما باشیم دومی را مقید اولی قرار می‌دهیم؛ اما دو طایفه دیگر هم داریم. طایفه‌ای که پایین‌تر است. کافری که عدو الله باشد یا در جنگ باشد یا ولایت و آن‌ها باشد این محبتش مشکل دارد. چهارم اینکه درجات بالای محبت و ولایت را نفی می‌کند و بقیه را مذمت نمی‌کند. اگر در طایفه سه و چهار گفتیم لحن اثباتی و نفیی وجود داشته باشد طایفه دوم را تقیید می‌زند. گفته کافر را محبت نورز. ادله‌ای تفصیل می‌دهد. مثل آیه سوره ممتحنه. آن‌ها تقیید می‌زند و مجموع این‌ها روایات طایفه اول را تقیید می‌زند. این تنظیم کلی طوایف در روایات اینجاست.

جمع‌بندی این است که سه نوع جمع اینجا متصور است:

1. نظام مطلق و مقید را اینجا انجام دهیم و نتیجه‌اش این است که محبت مطلق آدم‌ها رجحان دارد الا کافرانی که در مقام دشمنی و عنادند. این جمع اول ممکن است کسی بپذیرد.
2. حمل بر حیثیات کنیم. محبت انسان‌ها از حیث انسانیت عامه مستحب است. محبت را مطلق بگیرد ولی حیثی. معاند و غیر معاند ندارد. محبت کافر از حیث کفر اشکال دارد.
3. آنکه ظاهر بعضی کلمات آقایان در شرح روایات در مرآت العقول است. این محبت نسبت به کافر مطلقاً حرام است و استثنایی که در کافر غیر محارب و غیر معاند شده در ابراز محبت است. ابرازش اشکالی ندارد. کل بحث راجع به ابراز است و الا اصل محبت من احب کافرا فقد ابغض الله. در صورتی این صحیح است که اطلاق روایات را بپذیرد و بگوید این مقید مطلقات است. این هم یک راه است.

هر یک از این‌ها مبتنی بر تفاسیری است که در طوایف آوردیم. اگر کسی من احب کافرا فقد ابغض الله را به صورت مطلق بپذیرد تودد الی الناس را باید بگوید اظهار لمحبة. با قرائنی که شامل خود محبت می‌شود را هم باید دست برداشت.

سؤال: سند این روایت که مشکل دارد مبنا نیست. روایت من احب کافرا فقد ابغض الله.

جواب بله سند درست نیست

سؤال: روایات شاهد بر این جمع...

جواب: آنکه خیلی متقن است آیه سوره ممتحنه بود؛ اما آنجا دارد **﴿أَنْ تَبَرُّوهُمْ وَ تُقْسِطُوا إِلَيْهِم﴾**‏[[7]](#footnote-7). ما بالملازمه می‌گفتیم درجه حب خفی هم هست. لذا این جمع‌ها در صورتی است که این چند طایفه را بپذیریم که یکی از این چند نوع جمع باید انجام دهیم؛ اما اگر کسی بگوید روایات مانعه به نحو مطلق نداریم آن‌وقت همان است که از آیه استفاده می‌شود؛ اما محبت از حیث کفر دلیل نمی‌خواهد. واضح است. کراهتش قطعی است اگر حرمت گفته نشود.

سؤال: انقلاب نسبت نیست؟

جواب: در بعضی فروض هست

# جمع‌بندی نهایی

جمع‌بندی در حد شبه اطمینان این است که محبت انسان‌ها ولو کافر درصورتی‌که از حیث کفرشان نباشد و منجر به ولایت آن‌ها نشود در حد محبت‌های متعارف انسانی اشکالی ندارد و به جوازش باقی است اگر رجحان هم نداشته باشد. این محبت‌های عاطفی بشری طبیعی بدون اینکه به درجه بالا یا تولی برسد اشکال ندارد. اگر به تولی برسد یا محبت کافر حربی اشکال دارد.

سؤال: ابراز محبت باعث انشقاق می‌شود لذا اشکال داشته باشد

جواب: ابراز آدابی است. تودد الی الناس یعنی در ادب رعایت کند. ابراز دوستی کند. در سفرها خوش‌وبش کند تهیت بگوید...

1. **- غرر الحكم و درر الكلم، ص 118.** [↑](#footnote-ref-1)
2. **- وسائل الشيعة، ج‏16، ص 184.** [↑](#footnote-ref-2)
3. **- بحار الأنوار (ط - بيروت)، ج‏98، ص 195-197.** [↑](#footnote-ref-3)
4. **- وسائل الشيعة، ج‏16، ص 184.** [↑](#footnote-ref-4)
5. **- الكافي (ط - الإسلامية)، ج‏2، ص 126.** [↑](#footnote-ref-5)
6. **- غرر الحكم و درر الكلم، ص 748.** [↑](#footnote-ref-6)
7. **- سوره ممتحنه (60)، آیه 8.** [↑](#footnote-ref-7)